

زمینه های تأثیر قرآن بر زبان و ادب فارسی

سیدحیدر علوی نژاد

ادبیات، پیوندی ژرف با زبان دارد و زبان خود، جزء فرهنگ است. ما در این نوشته بر آنیم که تأثیر قرآن را به عنوان یک فرهنگ، بر زبان و ادب پارسی بنمایانیم و یادآور شویم که تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی، همانند تأثیر سنایی، سعدی و خواجه بر حافظ نیست. این تأثیرگذاری، در محدوده تلمیحات و تضمینات و... خلاصه نمی شود، بلکه بسیار ژرف است و گسترده.

برای روشن شدن این سخن، پیش درآمدی در تعریف (ادبیات)، (زبان) و (فرهنگ) ضروری می نماید:

تعریف ادبیات: تعریفهای گوناگونی از ادبیات ارائه شده است. از جمله می توان به این تعریف اشاره داشت:

(ادبیات عبارت است از تمام ذخایر و مواریث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده اند و آن آثار را در واقع لایق و در خور این مایه سعی و اهتمام خویش شناخته اند.)^۱

تعریف زبان: زبان، دارای جنبه های مختلف است و در نتیجه نمی توان آن را در یک قلمرو علمی محدود کرد. زبان، وسیله ارتباط اجتماعی است. از این رو، در قلمرو کار جامعه شناسان و مردم شناسان قرار می گیرد. از سوی دیگر، زبان وسیله بیان افکار و احساسات است و در نتیجه، در قلمرو روان شناسی جای می یابد. از همین زاویه، مورد توجه فیلسوفان و منطقیان نیز قرار می گیرد. همچنین (زبان شناسان)، زبان را نه به خاطر ارتباط آن با موضوعات دیگر، بلکه به خاطر خود زبان، مورد مطالعه قرار می دهند.

بنابراین، (زبان) در قلمرو علوم مختلف، قرار می گیرد و تعریفهای گوناگون از آن، در حقیقت برخاسته از طبیعت پیچیده زبان است. یکی از تعریفهای زبان شناسانه از زبان این است: (زبان دستگاهی است قانونمند [تابع قاعده] و قابل تعریف در چهارچوب دستور زبانی که جمله دستوری را از غیر دستوری تفکیک و برای هر جمله دستوری، تلفظ و معنی مناسب تعیین می کند.)^۲

تعریف فرهنگ: در تعریف (فرهنگ) دیدگاهها و تعبیرات گوناگون ارائه شده است. از آن مجموعه، به تعریف زیر بسنده می کنیم:

(فرهنگ را می توان به مجموع رفتارهای اکتسابی و ویژگی اعتقادی اعضای یک جامعه، معین تعریف کرد.)^۳

در این تعریف، قید (اکتسابی) کلمه ای اساسی و مهم است که (فرهنگ) را از رفتارهای برخاسته از وراثت و ویژگیهای زیستی متمایز می کند.

ارتباط زبان، ادبیات و فرهنگ

رابطه ادبیات و زبان: ادبیات و زبان را به لباس و پارچه می توان مانند کرد. انواع ادبیات، مثل انواع لباسهای متفاوت است که از زبانی فاخر، ساده، روشن یا تیره ساخته می شود. زبان روزمره، برای رفع نیازهای عادی است، بدون هنرنمایی خاص در نوع و ساخت آن، اما همین زبان معمول، ماده کار برای شاعر و... می شود و آثار ادبی را خلق می کند.

ارتباط متقابل (ادبیات) و (زبان) نکته ای ژرف است. به همین دلیل، کسی که به خوبی با زیر و بم زبان آشنا نباشد و از ظرافتهای آن غافل باشد، نمی تواند آثار ادبی ماندگار بیافریند.

ارتباط فوق، این نکته را آشکار می کند که اگر (زبان) تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی ویا سیر تاریخی خود دچار دگرگونی شود، (ادبیات) نمی تواند از این تطور به دور ماند. دگرگونی در زبان، دگرگونی در ساختار ادبیات را به همراه خواهد داشت.

این نکته، از مطالب مهمی است که در تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی، بایستی مورد توجه قرار گیرد. آثاری که (قرآن) و (فرهنگ اسلامی) در زبان فارسی پدید آورد، در روح ادبیات فارسی، دگرگونی کامل ایجاد کرد. این تغییر، همان گونه که اشاره شد، در تضمین و تلمیح محدود نشد، بلکه (ماده) کار آفریدگاران ادبیات فارسی را دگرگون ساخت.

ارتباط ادبیات با جامعه و فرهنگ: جامعه، سازنده چیزهایی است که ادبیات از آنها ساخته می شود. از همین رو، در مباحث (نقد ادبی) اوضاع اجتماعی و محیط پیدایش اثر ادبی نیز، پژوهش می شود. با این دیدگاه، می توان مشخص تر به سراغ تأثیر جامعه بر (ادبیات) رفت. ادیب در جامعه زندگی می کند، می اندیشد و اثرش را به وجود می آورد، حتی در انزوای خویش نیز، با جامعه سرو کار دارد.

بنابراین، شعر ویا هر اثر ادبی دیگر، از آخرین دگرگونیهای اجتماعی و پیشرفتهای فرهنگی بهره می گیرد و از گستره فرهنگی - اجتماعی آفریدگار اثر، تغذیه می کند؛ چیزی که برای فرد یا افرادی که در آن حوزه فرهنگی به سر نمی برند و با آن آشنایی ندارند، چندان قابل فهم نمی نماید.

به همین سبب است که آثار عمیق ادبی، آن جا که به فرهنگ خویش تکیه دارند، برای بیگانگان از آن و برای صاحبان زبان فرهنگ دیگر، امکان دسترسی نیست.

احمد شاملو در این باره می نویسد:

(دوست آمریکایی من که سالها در ایران زندگی کنجکاوانه ای کرده، باهمه جور آدمی در آمیخته، فارسی را به خوبی آموخته است و کشف حافظ را حیرت انگیزترین حادثه عمر خود می شمارد، گفت: هیچ دلیلی نمی بینم که حافظ را نشود به انگلیسی برگرداند. فقط باید کلیدش را پیدا کرد.

گفتم: برگردان که نه، شاید اطلاق ترجمه به آن (آن هم با تخفیف نود درصد) صحیح تر باشد.

منظورم چیزی از قبیل کاروانسر به motel (متل) و کرسی به winter-table (وینتر تیبِل) و ساقی به barmaid (بارمید) است، تا فرنگی جماعت با معیارهای خودش به حل این معضلات

توفیق یا بد... این قفل، کلیدی ندارد... و حریف از اشکال قضیه سر در نمی آورد.

من و دوست دیگری که می کوشیدیم او را از خر شیطان پیاده کنیم، می گفتیم:

استادا! نه فقط برای فهم این غزلها (که تازه اگر بپذیریم کلمه فهم در این جا درست به کار رفته و وافی به ادای مقصود است)، بلکه حتی برای درست خواندن آن هم، تو باید عصاره همه فرهنگهای ایرانی و اسلامی و فرایندهای برخورد این دو فرهنگ را جذب جان نداشته خود کنی. پیش توانه تجربه غم انگیز تاریخی ماهم پیشکشت، هرچند که اگر یک سیاه پوست آمریکایی بودی، دست کم از این لحاظ بخصوص مشکلی نمی داشتی.

دوست آمریکایی ما متقاعد نمی شد که انبار جو را با نیم گز بزازی پیمانہ نمی شود کرد. گفتم عجالتاً این بیت را به عنوان نمونه به انگلیسی (برگرداند)، شاید از نتیجه خنده آور کار خود عبرتی بگیرد:

مبین به سیب زرخدان که چاه در راه است

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا؟

شاید مناسب بنماید که برای ارائه ارتباط عمیق ادبیات و فرهنگ اجتماعی به نمونه ای دیگر نیز اشاره داشته باشیم. این موارد چه بسا نمونه اعلاای این ارتباط وثیق نباشند، اما در مجموع، سهم فرهنگ اجتماعی را در تولید ادبیات نشان می دهد؛ سهم وافری که هم زایش آثار ادبی و هم فهم کامل آثار ادبی، مدیون آن است.

(به عنوان دم دست ترین مثال، همچنان از کوششی که این اواخر برای ترجمه چند شعری از خود من به کار بسته شده است، نکته ای می آورم:

به نو کردن ماه بر بام شدم با عقیق و سبزه و آینه

roof معادل انگلیسی بام است.

بیک بام را به صورتی که یک انگلیسی زبان آن را در ذهن خود تجسم می دهد، در نظر بگیریم. خواننده ایرانی (ونیز همسایگان همفرهنگ افغانستانی و تاجیکستانی) این شعر به هیچ روی نیازمند آن نخواهد بود که به بام و عمل بر بام شدن بیندیشد، چرا که این هردو در قلمرو عمل و تجربه ذهنی او قرار دارد. اما خواننده انگلیسی ناگزیر است بر این دو مفهوم توقف کند واز چند و چون آن سردرآورد. معنی واژه بام، چنان از دسترس او خارج است که ناچار باید به بررسی آن بپردازد. مصداق عینی واژه بام، برای او، شیبی چندان لغزان و خطرناک است که گربه بر آن پا نمی گذارد و رفتن بر آن، جز با آماده کردن نردبان آتش نشانی و جز به قصد تعمیر سفا لهای شکسته یا تعویض ناودانهای پوسیده کاری است لغو و مجنونانه.

گیرم این جا مترجم آگاه، به قصد پیشگیری از انحراف ذهن خواننده انگلیسی زبان خود، بام را به تراس مبدل کند، با تصویر بعدی چه خواهد کرد؟

داسی سرد بر آسمان گذشت که پرواز کبوتر ممنوع است

خواننده ایرانی آن، نه فقط داس را در شکل بومی و سرزمینیش می شناسد، ششصد سالی نیز هست که مستقیماً با این تصویر، آشنایی شاعرانه دارد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو... حافظ

اما داس، امروز در فرهنگ شهرنشینی انگلیسی نه فقط به احتمال قوی، چیزی از یادرفته است، اگرهم تصور ذهنی از آن داشته باشد، چنان نیست که این تصویر شاعرانه از آن بهره ای بتواند گرفت. زیرا داسی که او می شناخته تیغه کم انحنای بلندی بوده است شبیه به شمشیر عربان، با دسته چوبی درازی در یک زاویه افقی، (مشبه به) ای که با (مشبه) خود کمترین شباهتی ندارد و تازه از همه اینها که بگذریم، مترجم ناگزیر خواهد بود جزء جزء نکات دیگر را به زیرنویسها و حواشی پرطول و تفصیلی احاله کند:

آیین نوکردن ماه را و شگون داشتن عقیق و آینه و سبزه را، همچنان که مفاهیم سبزه و سبزه انداختن را و غیره و غیره... ۵)

این نمونه ها می تواند گوشه ای از ارتباط ادبیات و فرهنگ را روشن کند و مشخص می کند که نوع رابطه فرهنگ و جامعه با هنر و ادبیات چیست.

دقیقاً به همین سبب است که برای شناخت یک فرهنگ، ادبیات، منبع مهمی به شمار می رود و می توان گفت:

(ادبیات منعکس کننده شکل ویژه زندگانی و فرهنگ هر جامعه است. این هنر، نوعی کار فرهنگی و

اجتماعی است که در آن سیر کمال یابنده ادراکات فرد و تحوّل اجتماع، منعکس است.) ۶

با مطالعه ادبیات هر کشور و ملّتی می توان به فرهنگ آن دست یافت و به همین دلیل است، که ادبیات نقش بسیار اساسی در انتقال فرهنگ دارد و گفته اند که ادبیات، آینه فرهنگ ملتهاست. اگر ملّتی ادبیاتی غنی نداشته باشد، نمی توان به آسانی به شناخت فرهنگ آن نایل شد و اص ولاً تردید است که فرهنگ غنی و گسترده ای داشته باشد. توجه به ادبیات، به همین دلیل، بسیار مهم و سازنده تلقی می شود.

تأثیر زبان بر فرهنگ: از مسائل مهم در بررسی روابط متقابل زبان و فرهنگ، تأثیر زبان بر فرهنگ است. این تأثیر چگونه است و در چه جنبه هایی از فرهنگ؟ ناچاریم در این قسمت هم مثل سایر بخشها با اشاره به تصویر خطوط کلی این مسأله از آن بگذریم.

یکی از زبان شناسان در این زمینه نظری افراطی دارد و می نویسد:

(در دهه چهارم قرن حاضر، وورف این نظر را عرضه کرد که ساخت فکر و به تبع آن، برداشت کلی ما از جهان خارج، تابع ساخت ویژه زبان بومی ماست. بنابراین، افراد هر جامعه زبانی در باره جهان پیرامون خود نگرشهای خاص خواهند داشت؛ نگرشهایی که آنها را از افراد جامعه زبانی دی گری متمایز خواهد کرد. وورف فرضیه خود را تا اندازه ای از راه تجزیه و تحلیل اصطلاحات مربوط به زمان و مکان در بعضی از زبانهای سرخ پوستی آمریکا نشان داد و نتیجه گرفت که این زبانها در باره زمان و مکان، نگرشی ابرازی کنند که برای یک اروپایی، غیر قابل تصور است. به نظر وورف، تصور زمان و مکان در میان سرخ پوستان با هندسه اقلیدسی و منطق ارسطویی که بازبانهای اروپایی سخت مرتبط است، تطبیق نمی کند.) ۷

این فرضیه که مبتنی است بر اندیشه (نسبیت زمان) و در تضاد با فرضیه قابل قبول تر دیگر (همگانیهایی زبان)، با انتقاداتی روبه رو شده است. صرف نظر از درستی یا نادرستی اصل این فرضیه

و بدون التزام به درستی آن به طور کلی، دست کم می توان نتیجه گرفت که تأثیر زبان بر فرهنگ و جهان بینی از نظر برخی دانشمندان، بسیار است. این تئوری هم به هر حال، برای خود دلایل و اسنادی دارد.

بیک مسأله را نمی توان نادیده گرفت و آن این که در هر جامعه زبانی، دریافتهای خاصی نسبت به برخی از امور هست که عمومیت دارد؛ مثلاً وقتی شاعری در زبان فارسی، شعری می گوید، پروانه برای او نمادی از عشق، بردباری، فداکاری، پایداری و اموری از این دست است. این دریافت همگانی است که در طول هزار سال شعر فارسی، مطرح بوده است.

این دریافت البته تصویر خیالی بی اساسی نبوده، گردش پروانه به دور شمع، تا سوختن، بدون خستگی و عقب نشینی، بدون شکایت و اعلام نارضایتی و... چیزهایی بوده که دست کم شاعران، می توانسته اند ببینند. شاعری که در این جامعه زبانی شعر می گوید، طبیعی همان است که این دریافت را تداوم بخشد، خلاف این، نوآوری خواهد بود. ولی در جامعه زبانی عرب، دریافت دیگری است، آن جا هم شمع و پروانه در شعر هست، چون یک واقعیت بیرونی است، اما با دریافت عمومیت یافته در آن جامعه زبانی خاص. شاعر عرب، تلاش بیهوده پروانه را می دیده است برای یافتن روزنه ای به سوی آفتاب، به خورشید و روز، که هر کورسویی او را به سوی خود می کشاند. حتی تجربه های اولیه سوختن بال هم او را هوشیار نمی کند که این روزنه ای نیست رو به خورشید، آتشی است، با همین دست مایه اندک از نور. آن قدر این تلاش بی نتیجه را ادامه می دهد تا با سوختن در این آتش، حماقتی ریشه دار در نسل خود را به نمایش بگذارد که مضمون ضرب المثل عربی شود: (احمق تر از پروانه).

حال اگر یک جامعه زبانی در فرهنگ و ادب خویش دریافت خاص از این پدیده ارائه نداده باشد و شاعری بخواهد این پدیده را با دیدگاهی شاعرانه به تصویر بکشد، از این دو دیدگاه، کدام یک را خواهد گرفت؟ شاید هم راه سومی یا چهارمی!

سؤال این است، چرا (دست کم تا به حال) در نزد شاعران پارسی گوی، پروانه چنین تصویر می شده است؟ این جاست که می توان گفت: زبان این معنی را می گیرد و در خود نگاه می دارد و به هرتازه واردی در این قلمرو تقدیم می کند. به همین دلیل است که دریافتهای خاصی در ضرب المثلها و حکایتها رایج در میان ملل هست که گاه ویژه همان ملت است. ولی بسیاری از آن دستاوردها، تراوشهای فکری شاعران و دانشمندان پیشرو و نواندیشی بوده که به مرور زمان، پذیرش عام یافته و جریانی مداوم به وجود آورده است.

البته خواننده عزیز توجه دارد که آنچه ما گفتیم، غیر از آن چیزی است که از بنیامین وورف نقل کردیم. باتوجه به این حقیقت است که می بینیم زبان در خدمت اندیشه هایی قرار می گیرد و آنها را، تا وقتی با اندیشه ای جدیدتر رد یا تکمیل نشوند، به همان صورت، در دسترس نسل نو می گذارد، تا تجربه های خویش را ضمیمه آن کنند و این یکی از جنبه های مهم تأثیر رشد زبان بر فرهنگ است.

جمع بندی: دقت در مطالب این فصل، این نکته را باز می نمایاند که میان سه عنصر: ادبیات، زبان و فرهنگ، پیوند قوی و عمیقی وجود دارد. از این رو، به راحتی می توان به این نکته دست یافت که با ظهور اسلام و نفوذ آن در حوزه زبان فارسی، ساختار جامعه و فرهنگ مردم این سامان، تحول یافت و زبان و ادبیات نیز دگرگون شد.

تا پیش از مطالعات اخیر زبان شناسانه و جامعه شناسانه، بیشتر به روی دگرگونیهای فکری جامعه ایران، پس از ورود اسلام، نظر بود و همان گونه که اشاره شد، پنداشته می شد: تأثیر این تغییر در زبان و ادبیات جامعه ایرانی، در سطح ورود چند واژه عربی و نیز برخی از تضمینها و تلمیحهاست. اکنون مطالعات یادشده که به گوشه ای از آن اشاره شد، بستر مساعدی را برای تحقیق ژرف تر فراهم آورده است. در این کاوش، روشن می شود که با تغییر و تحول فرهنگ، زبان هر جامعه زبانی، تحول می یابد. تغییر نگرشها، تغییر و تطور زبان را به همراه دارد و این تحول، سبب می شود که زبان جامعه، کاملاً جدای از دوره پیش از تحول نگرشها باشد. همچنین با تحول زبان، که در حکم ماده ادبیات است، دگرگونی اساسی در قلمرو ادبیات رخ خواهد داد. در نتیجه، بایستی مطالعات را در مورد تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی، گسترده تر و در لایه های گوناگون دنبال کرد.

دگرگونیها در فرهنگ، زبان و ادبیات

مقوله تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی، با دگرگونیهای اجتماعی و عوامل آن، به شدت پیوند دارد. از این رو، پژوهشگر قرآنی و یا محقق ادبیات فارسی، نمی تواند خود را از این وادی دور بدارد و به آن، روی نکند. تحول در هر یک از مقولات یادشده، اکنون مورد مطالعات ویژه قرار گرفته و از زوایای گوناگون، به بحث و کاوش سپرده شده است.

دگرگونی در فرهنگ

فرهنگ، به عنوان موجودی زنده و پویا در مسیر طولانی حیات خویش، ناگزیر به دگرگونیهایی تن خواهد داد. کودکی، رشد و جوانی، اوج، و بالاخره در مواردی مردن و سقوط و یا از پا درآمدن در رودررویی با فرهنگی قوی تر. سرعت تغییر فرهنگ هم، بسته به عوامل، تند و کند می شود. دگرگونیهای فرهنگی در جامعه های ماشینی سریع تر می تواند اتفاق بیفتد تا در جامعه های غیر ماشینی.

تغییر فرهنگ، گاه اساسی و ریشه ای است؛ یعنی عناصر اصلی و مهم فرهنگ دگرگون می شود. عقیده، زبان، آیین معاشرت و ظواهر مردم، مثل لباس و... در یک تحول اساسی فرهنگی، ممکن است دگرگونی بیابد. دگرگونیهای این چنین، اگر اجباری و غیر طبیعی باشند، با عکس العمل شدید روبه رو خواهند شد، ولی در عین حال این پیشامد در برخی از زمینه ها تأثیر خود را می گذارد.

هرچند مردم نسبت به رها کردن سنتها، ارزشها و آداب و رسوم خود برای قبول سنتها، ارزشها و رسوم تازه انعطاف ناپذیر و سخت گیرند، کمتر فرهنگی است که در طول تاریخ دچار دگرگونیها، نشده باشد.

بدیهی است روشها و میزان این دگرگونی متفاوت است. هر جا که عناصر جدید و مجموعه های نو در فرهنگ ظاهر شود و بدین سان، محتوا و ساخت فرهنگ را عوض کند، دگرگونی فرهنگی رخ می دهد. ۸)

عوامل دگرگونی فرهنگ: طبیعی است که اگر در فرهنگ دگرگونی ایجاد می شود، سببی دارد. اسباب و عوامل تغییر فرهنگ را می توان به داخلی و خارجی تقسیم کرد. برخی از عوامل از خود فرهنگ زاده می شوند؛ مثلاً وقتی در دامن یک فرهنگ ابزار جدیدی اختراع شد، ممکن است در آیین کار، روابط کارگر و کارفرما و حتی در دریافت قبلی از کار، دگرگونی ایجاد شود و نیز واژه های اصطلاحات فنی جدیدی وارد فرهنگ شوند، یا با ترکیب و اشتقاق، یا لغات نو، به تناسب اسم مخترع و کاشف آن ساخته شود. روی هم رفته، برخی از مهم ترین عوامل دگرگونی در فرهنگ، این امورند:

از جمله عوامل دگرگون ساز، به عامل مهم پیدایش دین و مذهب می توان اشاره داشت. وقتی مذهبی جدید، با عناصر تازه وارد جامعه ای شود و جا پای باز کند، روی عناصر موجود قبلی تأثیر خواهد گذاشت. بسته به توان و تناسب فرهنگ قدیم با فرهنگ جدید، این تأثیر شدید و خفیف، عمیق یا سطحی خواهد بود. گاه نیز ممکن است فرهنگی، جای خود را به فرهنگ جدید بدهد؛ مثلاً وقتی فرهنگ اسلامی آمد، در مواجهه با آن، (بسیاری از فرهنگها به طور کلی از میان رفت یا در تمدن اسلامی، حل و جذب شد، از جمله مصر که فرهنگ و زبان پیشین خود را به کلی از دست داد. ۹)

پیدایش شاخه ای جدید در یک دین، به اصطلاح مذهب جدید، نیز می تواند دگرگونیهایی در فرهنگ جامعه به وجود بیاورد، چه در جهت نزدیک شدن به اصول آن دین و مکتب، یا دور شدن از آن. پیدایش پروتستانیسیم در اروپا، در دامن آیین مسیحیت، یک نمونه بارز است، همین طور است تأثیر کالونیسم در روحیه سرمایه داری غرب ۱۰.

نکته فوق که مورد توافق جامعه شناسان است، به خوبی روشن می کند که فرهنگ موجود در ایران آن روز، که مایه اصلی ادبیات و زبان فارسی بوده است، چرا و چگونه پس از آشنایی با قرآن و اسلام، دگرگونی یافته است. این تغییر، احتیاج به اثبات و اقامه شواهد ندارد، بلکه تئوری های روشن جامعه شناسانه آن را ثابت کرده است. در پرتو این دیدگاههای مسلم، می توان به فهم این نکته پرداخت که فرهنگ جامعه ایرانی پس از ورود اسلام و قرآن، چندان تفاوت و تغییر یافته است که نمی توان آن را تنها ادامه و استمرار فرهنگ گذشته قبل از اسلام دانست.

این نگاه کمک می کند که فضای نگرش به تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی، ژرف تر و با گستره ای وسیع تر صورت گیرد و مایه های فرهنگی که در فرهنگ ایران پیش از اسلام مطرح نبوده و در سایه سار اسلام و قرآن، روییده و بالیده است، فروغ خود را بنمایاند.

دگرگونی زبان

اشاره به دو دیدگاه در باره زبان: دگرگونی زبان را از چه دیدگاهی باید مورد پژوهش قرار داد؟ واصلاً زبان موجودی متغیر است یا ثابت؟

زبان، چه رفتاری باشد و چه اکتسابی که فیلسوفان تجربه گرا (آمپیریستها) و روان شناسان رفتارگرا به آن معتقدند، که زبان مثل تمام رفتارهای اجتماعی دیگر، آفریده اجتماع باشد، بدون وجود شالوده زیست شناختی خاص انسان، یا برابر نظر چامسکی (زبان شناس)، اریک لنه برگ (زیست شناس) و جورج میلر (روان شناس) زبان برای انسان فطری باشد، مثل روی دو پا راه رفتن امری ذاتی، به هر حال این امر دارای زمینه فطری یا اکتسابی، در اجتماع آموخته می شود. برابر نظریه رفتار گرایان که معلوم است: (زبان آفریده اجتماع است و ناچار مانند سایر ارزشها و رفتارهای اجتماعی جنبه اکتسابی دارد). ۱۱

و به همین سبب، تابع دگرگونیهای اجتماعی است، اما برابر نظریه دوم که زبان دارای شالوده ژنتیکی باشد که از راه تکامل در طول قرنها حاصل شده، باز هم توسط کودک از اجتماع گرفته می شود و این در حکم روئایی بر آن شالوده ژنتیکی است.

درمیان عوامل تغییر و دگرگونی زبان در زندگی اجتماعی، به دو عامل مهم می توان اشاره کرد:

۱. عامل برخورد زبانها و فرهنگها:

(اجتماعات انسانی از یک سو پیوسته در تحول و دگرگونی هستند و از این جهت، زبان (و بویژه واژگان) آنها نیز همواره در تحول و تغییر است و از سوی دیگر، به دلایل گوناگون، بایکدیگر در تماس و برخورد هستند و در نتیجه زبانهای آنها نیز با هم تماس پیدا می کنند و بریکدیگر اثر می گذارند. هنگامی که اجتماعات انسانی به اشکال مختلف و به دلایل گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی، اقتصادی، جغرافیایی و غیره با یکدیگر ارتباط پیدا می کنند، از جنبه های گوناگون و از آن جمله از نظر زبانی بر یکدیگر تأثیر می گذارند. بنابراین، برخورد میان زبانی بلند مدت یا کوتاه مدت میان جامعه های انسانی دانست). ۱۲

(نتایج و جنبه های گوناگونی مانند قرض گیری زبانی، تداخل زبانی، همگرایی زبانی، زبانهای میانجی، زبانهای آمیخته و دوزبانگی... به بیان دیگر... کلیه پدیده های زبانی را که به واسطه برخورد و تماس جامعه های مختلف و زبانهای آنها به وجود می آیند، جنبه های گوناگون برخورد دهای زبانی به شمار آورد. به این ترتیب، هرگاه دو جامعه زبانی، با یکدیگر در تماس و برخورد قرار گیرند، بسته به دلایل برخورد و نوع آن، ممکن است عناصری از دو زبان به یکدیگر نفوذ کند، بخشی از گویندگان هر زبان، زبان دیگر را بیاموزند و به این ترتیب دو زبانه شوند، یکی از دو زبان به دلایل مختلف حذف گردد و یا زبان سومی از برخورد دو زبان حاصل شود). ۱۳

(معمولی ترین و طبیعی ترین حالتی که در برخورد دو زبان پیش می آید، رد و بدل شدن عناصری

میان آنهاست... یعنی قرض گیری زبانی). ۱۴

(معمولی ترین نوع قرض گیری، قرض گیری واژگانی است که بیشتر به عنوان راه حلی برای نامیدن پدیده های قرضی و فرهنگی به کار گرفته می شود؛ یعنی هنگامی که یک پدیده نوی مادی و یا غیرمادی وارد فرهنگی می شود، لزوم نامگذاری آن نیز مطرح می گردد و قرض گیری زبانی در واقع یکی از راه حل‌هایی است که در چنین مواردی به کار گرفته می شود.) ۱۵

البته بایستی توجه کرد که صرف وجود ارتباط و برخورد زبانی میان دو جامعه، خود به خود به وام گیری زبانی گسترده منتهی نمی شود. در این روند، عوامل و شرایط و انگیزه های مختلفی دخالت دارند. برخی از زبان شناسان در زمینه را مهم تر شمرده اند:

۱. خلأ ارتباطی در زبان قرض گیرنده؛

۲. ارزش و اعتبار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و علمی زبان قرض دهنده.

در مواردی، ارزش اجتماعی، علمی، فرهنگی یا سیاسی یک زبان، به انگیزه ای نیرومند برای کاربرد واژه های آن در زبانهای دیگر تبدیل می گردد. آشنایی یا تسلط به زبانی که اعتبار اجتماعی، علمی، فرهنگی یا سیاسی درخور ملاحظه ای دارد، می تواند نشانه وابستگی به طبقات بالا یا داشتن تحصیلات بالا به شمار آید. به همین جهت، برخی از گویندگان یک زبان، آگاهانه کوشش می کنند که در گفتار یا نوشتار خود، واژه هایی از این نوع زبانها را به کار گیرند. در مراحل بعد، همین واژه ها ممکن است از راه تقلید در میان سایر گویندگان آن زبان نیز رایج گردد ۱۶.

۲. محتوای تازه فکر و تغییر زبان: محتوای تازه فکر، ورود یا اختراع عناصر فرهنگی نو هم، از عوامل دگرگونی است. منتهی این دگرگونی می تواند به صورت وام گیری از زبان دیگر باشد، یا حتی دگرگونی معنایی در داخل زبان ایجاد کند.

(در حالی که ساخت آوایی عناصر واژگان به ندرت تغییر می کند، یعنی از راه جهشهایی که در ساخت آوایی وارد می شود و سپس به طور یکنواختی در همه تک واژه ها آشکار می شود، ساخت معنایی واژه ها از راه تغییر در ترکیب مشخصه ها، پیوسته در تغییر است و این تغییر، در هر مورد به عواملی چون محتوای تازه فکر، هدف ارتباطی و تغییرات محیط بستگی دارد.

این همان فرایندی است که از راه آن دانشی که از محیط اجتماعی اندوخته می شود، در زبان انباشته می گردد. بنابراین، ساخت آوایی و ساخت معنایی واژگان مستقل از یکدیگر و به طرق کاملاً متفاوت تغییر می کند.

دوم تغییر پذیری معنایی که از قواعدی که قاعداً باید جزیی از خود واژگان باشد، پیروی می کند. هر موقع نیاز باشد می توان استعاره ها، معانی مجازی، یا مشتق به وجود آورد؛ این معانی فهمیده می شوند و پس از استعمال واژگان حذف می شوند. به عبارت دیگر، روی ساخت معنایی تأثیر پایدار نمی گذارند. قواعدی که در این جا در کارند، همانهایی هستند که در خلق معانی تازه نیز دخالت دارند. این (قواعد استعاره ای) نیز به میزان وسیعی، جنبه جهانی دارند.) ۱۷

دو عامل فوق (برخورد زبانها و فرهنگها - محتوای تازه فکر) روشن کننده این نکته اند که ارتباط زبان فارسی با زبان قرآن (زبان عربی) و نیز محتوای تازه فکر و اندیشه ای که قرآن به حوزه زبان فارسی انتقال داد، تماماً در مورد تأثیر قرآن بر ادبیات فارسی و نوع نگرش و تح قیق، نقش دارند.

برخورد زبان فارسی با عربی، بر گستردگی واژگانی زبان فارسی افزود و میدانهای جدیدی را در اشتقاق، ترکیب، بیان و ... آفرید؛ چیزی که با اندک تماس و آشنایی با دو زبان فارسی و عربی، قابل دستیابی است. همچنین حضور فرهنگ و تفکر نو قرآن، صدها هزاران مقوله و دیدگاه را در جان و ذهن ایرانی مسلمان و دیگر فارسی زبانان ایجاد کرد که مایه ای برای خلاقیت ذهنی و نوآوریهای ادبی او شد.

برای روشن شدن تأثیر قرآن بر فرهنگ بشری، بخصوص در کشورهایی که به طور کلی در شعاع نور قرآن قرار گرفتند، باید از قدم نخست فرهنگهای موجود و زبان متناسب با آن فرهنگها را شناخت و سپس فرهنگ قرآنی را، و با این دید که اگر بر فرض فرهنگ قرآنی نمی بود، آن فرهنگها و زبان های موجود در قلمرو شان چگونه می بودند و دارای چه نوع ادبیاتی می شدند؟ با این دیدگاه است که می توان علت از میان رفتن زبان مورد استفاده مغان و علمای دین زردشتی در کتابهای مذهبی زردشتی را به خوبی فهمید. دیگر با این دیدگاه نباید در جواب این سؤال که مولوی، سعدی، حافظ و ... از قرآن چه استفاده هایی کرده اند، چند تضمین، یا مضمون ترجمه مانند چند آیه و حدیث را ذکر کرد، بلکه باید تمام تفاوت های احتمالی حافظ قرآنی را با حافظ احتمالاً مسیحی، زردشتی و یا مشرک سنجید؛ یعنی این که اگر او به جای مسلمان بودن و حافظ قرآن بودن، در حوزه فرهنگ دیگری رشد می کرد، چه اثری پدید می آورد و با چه دیدگاهی، چه مضامینی و چه میزان تأثیر بر مردم. باین دیدگاه، می توان آسان تر فهمید که تأثیر قرآن بر زبان و ادب فارسی، که مولوی، سعدی، حافظ، ناصر خسرو و ... آن را نمایندگی کرده اند، چه بوده است.

تأثیر فرهنگ توحیدی قرآن، نظام عادلانه اجتماعی و اقتصادی و در کل نگرش قرآن به جهان، بر زبان و ادبیات هم چیزی پوشیده نیست. به جای جامعه طبقاتی عصر ساسانی و جهان بینی غیر توحیدی زردشتی و نظام دیکتاتوری، اسلام فرهنگ توحیدی و نظام الهی و حکومت خدا بر مردم را به ارمغان آورد و نظام طبقاتی را با اعلام تساوی انسانها درهم ریخت و ...

به طور طبیعی آمدن فرهنگ جدید با نظام اجتماعی و جهان بینی تازه، واژگان و اصطلاحات خاص خود را به همراه آورد. زبان اصلی این فرهنگ پیشرو، عربی بود و زبان فرهنگ تابع، فارسی. خواه ناخواه از این راه نیز بسیاری از واژگان و اصطلاحات عمومی زبان عربی نیز در زبان فارسی راه یافت و آشنایی با این زبان، فضیلتی دینی و اجتماعی به حساب می آمد. آشنایی با زبان عربی که زبان قرآن بود، درست به همین علت که راه رسیدن به مفاهیم قرآنی بود، ارزش دینی و فضیلت به حساب می آمد. از نظر اجتماعی هم آشنایان با این زبان، از پایگاه برتری برخوردار بودند. این سبب می شد که آموزش زبان عربی، به شدت و سرعت گسترش یابد. در همین زمان، خود زبان عربی هم به دلیل تحوّل عقاید، رفتار و منش اجتماعی پدید آمده از تعالیم اسلام، تحوّل ژرف را شاهد بود و همپای بالارفتن سطح سواد در جامعه های عربی، کشف ظرافتهای بل اغی قرآن به عنوان هدفی مقدس، سبب پژوهش در اصول علوم ادبی و بلاغی و تدوین کتابهای مهمی در این زمینه شد. فارسی زبانان هم به سهم خود در علوم بلاغی زبان عربی و تدوین کتابهای ارزشمند ادبی، نقش فعالی را به عهده گرفتند. تعداد دانشمندان که زبان مادری آنان فارسی بود، ولی در زمینه علوم

ادبی و بلاغی زبان عربی، کتابهای عمده و مهمی را تدوین و تألیف کردند، زیاد بود و این، به غیر از دانشمندان بزرگ فارسی است که کتابهای عمده ای را در علوم و معارف الهی و بشری به زبان عربی نگاشته اند.

این رویکرد همگانی به زبان عربی، به طور طبیعی زمینه داد و ستد وسیعی را بین دو زبان فارسی و عربی فراهم آورد. البته در این داد و ستد، زبان فارسی بیشتر وام گرفت و کمتر وام داد. ولی با این حال، باز هم همان واژه هایی که از فارسی به عربی راه یافت، کم نبود. برخی از این واژگان را (بستانی) در مقاله ای کرده آورده است، که در کتاب (فارسی، زبان علم) هم نقل شده است ۱۸. بهره وری زبان فارسی از واژگان عرب بسیار وسیع بود.

تأثیر قرآن بر فرهنگ بشری

تأثیر زبان عربی بر فارسی از قبیل داد و ستد معمولی زبانها نیست که به دلیل ماهیت قوی زبان عربی در برخورد با زبان فارسی رخ داده باشد، زیرا زبان عربی، زبان اقوامی بود که از نظر قوت و شوکت و فرهنگ و تمدن، پایین تر از فارسی زبانان بودند، بلکه قابل مقایسه نبودن د. ادبیات و هنر در بین مردم عرب تقریباً به شعر، آن هم به گونه شفاهی آن خلاصه می شد، یادست کم آنچه در تاریخ به جا مانده، این بوده است.

بنابراین، طبیعی است که به دنبال عامل دیگری برویم؛ عاملی که هم در عرب و زبان عربی تحوّل ایجاد کرد، هم در میان ملل غیر عرب و زبانهای غیر عربی، واز جمله در زبان فارسی. آن عامل، چیزی جز قرآن و فرهنگ اسلامی نبود؛ فرهنگی که نخست، شعاع نور آن، اعراب را زیر پوشش قرار داد و پس از آن، زبان احیاشده عربی، با پشتوانه عظیم فرهنگ نو ظهور، اقوام و ملل دیگر را زیر پوشش قرار داد، به طوری که بسیاری از زبانها در برابر زبان عربی صحنه را ترک کردند. گوستاولوبون در باره گسترش زبان عربی می نویسد:

(چنانکه در فصل جداگانه در باره مذهب اسلام بیان داشتیم که اعراب به موازات پیشرفتهای جنگی توانستند دین خود را نیز منتشر سازند، در باره زبان نیز همین کار را انجام دادند. کشور گشایانی که پیش از عرب آمدند، هیچ کدام نتوانستند زبان خود را به ملل مغلوب تحمیل کنند، ولی اعراب توانستند زبان خود را نیز اشاعه دهند و زبان مزبور، در کشورهایی که به دست اعراب افتاد، جایگیر زبانهای سریانی، یونانی، قبطی، بربری و غیره گردید... ۱۹)

زبان عربی در لاتین نیز اثر عمیقی گذارده و مسیو(دوزی) و (انگلمان) فرهنگی نوشته و در آن کتابهای اسپانیایی و پرتغالی را که از لغت عرب گرفته شده و مشتق است، یاد کرده اند. زبان عرب در زبان فرانسه نیز اثر مهمی کرد، چنانکه (سدی لو) می نویسد و حق با اوست، لهجه های ولایت (اورن) و (لیموزان) فرانسه مملو از کلمات عربی است و حتی در نامگذاریها نیز زبان عربی بی اثر نیست.

نویسنده یادشده (سدی لو) می نویسد:

در اثر این که اعراب از قرن هشتم میلادی بر دریای مدیترانه حکومت پیدا کردند، خواه ناخواه فرانسویان و ایتالیاییها اصطلاحات کشتیرانی و دریایی را از آنان اقتباس نمودند... همچنین اصطلاحات لشکری و القاب صاحب منصبان خود را از مسلمانان گرفتند و نیز تعبیراتی که در میدانهای جنگ هنگام گرمی کارزار به کار برده می شود والفاظی که مربوط به مواد محترقه و گلوله و خمپاره و آلات دفاعی و غیره می باشد، همه از عرب گرفته شده و اصطلاحات اداری را نیز از حکام بغداد و قرطبه گرفته اند....

و از همه اینها مهم تر، علومی است که ما از اعراب آموخته ایم، مثل علم هیئت که مملو از لغات عربی است... (۲۰)

بنابر این، آنچه زبان عربی را گسترش داد، ناشی از ویژگیهای زبان عربی نبود، بلکه پشتوانه فرهنگی آن، تأثیر اصلی را بر دوش می کشید، چه این که ملتها و از جمله خود اعراب، برای شناخت بهتر کتاب الهی تلاش کردند زبان عربی را بهتر بشناسند. صدها کتاب به زبان عربی در باره تفسیر قرآن و علم بلاغی و صدها ترجمه از قرآن کریم به فارسی و تدوین دهها کتاب عمده در علوم بلاغی و ادبی و علم قرآن به دست فارسی زبانها، نشان این رویکرد همگانی به (زبان قرآن) است. به همین سبب ما عنوان پژوهش خویش را تأثیر قرآن در زبان و ادب فارسی انتخاب کردیم، نه تأثیر زبان عربی بر فارسی، زیرا زبان عربی خود گسترش خویش را مدیون قرآن است، همان طور که نفوذ خود را در زبانهای دیگر به برکت قرآن به دست آورده است.

با تمام علاقه ای که دانشمندان فارسی زبان، به زبان ملی خویش داشتند، بسیاری از آنان، کتابهای علمی خویش را به زبان عربی نوشته و کتابهای زیادی در باره صرف، نحو، لغت و علوم دیگر مربوط به زبان و ادبیات عرب نگاشتند و هدف آنان این بود که خود و جامعه فارسی زبان خویش را به فهم قرآن و حدیث و متون دینی نزدیک کنند.

بهره های زبان و ادبیات فارسی از قرآن

قرآن وقتی آمد و جهان بینی و تفکری نو عرضه کرد، بسیاری از واژه ها بدون این که نسخ شوند، محتوای جدید یافتند. وقتی فارسی زبان مسلمان می گفت: اهریمن، این دیگر همان موجود قدرتمندی نبود که با اهورا مزدا می جنگد، در ایجاد شر و بدی درست به اندازه اهورا مزدا در ایجاد خوبی و خیر، قدرت دارد، بلکه از این کلمه، شیطان را می فهمید که بنده مطرودی است، در احاطه قدرت الهی. بد کار است و دشمن انسان، اما (خالق) و خدای شر نیست، در ایجاد شر هم قدرت محدود دارد.

(خدا) ی فارسی زبانان هم دیگر اهورا مزدا ی درگیر در نبرد علیه اهریمن نبود.

یکی از راههای دگرگون شدن زبان همین است که واژگانی از آن زبان، دارای معانی جدید شوند و کم کم معانی گذشته آنها فراموش شود.

نوع دیگر تأثیر قرآن بر زبان فارسی وارد کردن واژگان و اصطلاحات جدید بود.

قرآن و اسلام، لغات و اصطلاحات خاصی را با خود آورد که مربوط می شد به معانی جدید و تازه فرهنگ و پیام نوی که به ارمغان آورده بود؛ کلماتی مثل جهاد، شهادت، صلات، هجرت و... و نیز کلماتی مثل امام، خلیفه، جماعت و... که مربوط به عبادات و نظام فکری و اجتماعی جدید می شد. طبیعی بود که این واژگان در زبانهای دیگری هم که این نظام فکری اجتماعی را پذیرفته باشند، یا حتی فقط بخواهند درباره آن سخن بگویند، راه یابد.

از مهم ترین بهره های زبان فارسی از قرآن این بود که قرآن به احیا، حفظ و گسترش زبان پارسی، کمک شایانی کرد.

حفظ زبان فارسی از این راه بود که مسلمانان فارسی زبان برای فهم معانی قرآن، نیاز به ترجمه قرآن داشتند. دانشمندان فارسی زبان بر اساس نیاز، به ترجمه و تفسیر قرآن همت گماشتند. برخی از نویسندگان را نظر بر این است که نخستین ترجمه قرآن به زبان فارسی به دست سلمان فارسی، صحابی معروف حضرت رسول اکرم (ص) انجام شد ۲۱.

در قرنهای بعد، به دلیل ظرافت بسیار ترجمه قرآن از یک طرف و نبودن وسایل نشر از طرف دیگر، در هر گوشه ای از حوزه زبان فارسی، ترجمه یا ترجمه هایی از قرآن مجید انجام می پذیرفت، که بیشتر به دست دانشمندان ترین های هر زمان نگارش می یافت. این ترجمه ها که تعدادشان کم هم نیست، نشان رویکرد گسترده ای است که مردم و دانشمندان پارسی زبان از سده های اول نفوذ اسلام در حوزه زبان فارسی، به قرآن و فهم و تفهیم آن داشته اند.

یکی از قرآن پژوهان معاصر می نویسد:

(ترجمه های پیراسته و معانی باریک قرآنی، اینک در دل تفسیر و ترجمه های مستقل بی شمار پارسی، یادگار اعصار و قرون متمادی تا همین امروز پیش روی من و شماست و نگاهی کلی به همگی ویا دست کم به امهات آنها نشان می دهد که این بزرگان، چگونه با ایمان بی شائبه توانسته اند به مدد زبان استوار و دلپذیر خویش، راه رسیدن به معانی باریک قرآن را برای توده های مسلمان ایرانی هموار کنند و دریغا که قدر این ترجمه های بدیع و گوناگون - که تنها در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد شمار آن از پانصد متجاوز است - مجهول مانده است.) ۲۲

وجود پانصد ترجمه فارسی قرآن تنها در یک کتابخانه، می تواند نشانگر صدها ترجمه دیگری باشد که در کتابخانه های دیگر موجود است ویا در گذشت زمان، ناپدید شده است.

در واژه نامه ای که از حدود ۱۴۰ عدد از این ترجمه ها استفاده شده است، به منبع بزرگ زبانی، با مفردات و ترکیبات فراوان برمی خوریم که می تواند برای پژوهشگران در زمینه های لغت، دستور زبان و زبان شناسی بسیار مهم باشد.

در این ترجمه ها با واژگان زیادی روبه رو می شویم که به برکت به کار رفتن در ترجمه عالی ترین پیام الهی برای بشر، از خطر گم شدن و مردن جسته اند. علاوه بر این، معنی دقیق و جایگاه دستوری صحیح بسیاری از واژه ها و ترکیبها را هم به دست می آوریم.

(گذشته از مفردات، در این ترجمه ها وجود ترکیبات اصیل پارسی که در برابر واژه های قرآنی قرار گرفته و معنی و حدّ و مرز آن کاملاً مشخص می باشد، نیز مغتنم است تا آن جا که صفحاتی از یک

ترجمه را مطالعه می‌کنیم بدون این که حتی به یک واژه عربی برخورد کنیم. بدیهی است این گونه ترکیبات و مفردات می‌تواند فرهنگ نویسان و پارسی‌دوستان را به کار آید و مترجمین را بلاغت افزایش دهد. (۲۳)

بی‌گمان چنین گنجینه‌هایی می‌تواند سرمایه‌ای مستند برای تدوین تاریخ زبان فارسی باشد که حتی رد پای لهجه‌های محلی برخی از مناطق را می‌توان در آن یافت.

در دیباچه ترجمه قرآن ری، با استفاده از همین نزدیکی متن و ترجمه، استنباط‌های مهمی صورت گرفته که در خور درنگ و استفاده است. برخی از عناوین آن دیباچه چنین است:

(الف رسم الخط ب - برخی نکات دستوری: پیشوندها - استعمال افعال نیشابوری - گونه‌ای از فعل دوم شخص جمع - استعمال اول شخص جمع به جای اول شخص مفرد - استعمال اول شخص مفرد به جای اول شخص جمع - استعمال سوم شخص مفرد به جای سوم شخص جمع - نشانه مفعولی - جای ضمیر متصل ل - نشانه‌های استفهام).

توجه به این عناوین خود می‌رساند که مطالعه و پژوهش در چنین متن‌هایی تا چه اندازه و در چه زمینه‌هایی ثمر بخش است.

یکی از عناوین، همان طور که در بالا نقل شد، (گونه‌ای از فعل دوم شخص جمع)، به اصطلاح جمع مخاطب است که اگر نزدیکی متن و ترجمه نباشد، تشخیص چنین فعلی دشوار و شاید اثبات آن بی‌دلیل بماند. چنانکه در بیان مشخصات یکی از این ترجمه‌های فارسی آمده است:

(یکی از مشخصات عمده این ترجمه استعمال فعل دوم شخص جمع به گونه‌ای که در ظاهر با دوم شخص مفرد یکی می‌نماید، در حالی که قراین نشان می‌دهد که با آن متفاوت است؛ مثلاً در ترجمه آیه ۱۹۵ سوره بقره در این قرآن، چنین آمده است:

و نفقه کنید اندر سبیل خدای و فرو مگیری دستتان از صدقه که هلاک شوید. نیکویی کنی، به درستی که خدای دوست دارد نیکوکاران را. ص ۲۸.

چنانکه از همین مثال بر می‌آید، چنین نیست که تمام صیغه‌های دوم شخص جمع به صورت موصوف به کار رفته باشد. با برآورد مختصری که از چندین صفحه این ترجمه به عمل آوردم، این نتیجه به دست آمد که اندکی بیش از نیمی از صیغه‌های دوم شخص جمع به صورت موصوف و باقی به صورت معمول به کار رفته است.

استعمال این ساخت فعل در نسخه‌های خطی کهن تفسیر ابوالفتوح رازی، بویژه نسخه مورخ ۵۵۶ و ۸۴۸ و ۸۴۹ آستان قدس رضوی یک دست تر است و این رقم به ۹۸ در صد بالغ می‌شود. مواردی که به صورت معمول آمده، غالباً نادر و بعضاً هم خطای کاتب به شمار می‌آید. (۲۴)

یکی دیگر از نویسندگان آورده است:

(اهمیت تفسیرهای قدیم دیگر، مانند تفسیری بی‌نام که به (تفسیر پاک) شهرت یافته است و از اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم هجری (اوایل قرن یازدهم میلادی) است، و تفسیر سوراآبادی (از ابوبکر عتیق بن محمد هروی سوراآبادی) که هم از قرن پنجم هجری است، یا تاج التراجم یا تفسیر اسفراینی از امام عماد الدین ابوالمظفر شاهپور (م ۴۷۱ هجری - ۱۰۷۸ میلادی) و امثال آنها

در این است که به قصد ایراد معادل برای لغات و ترکیبات قرآن، معمولاً مفردات و ترکیباتی از زبان فارسی را ذکر کرده اند که بعدها فراموش شده واز میان رفته است و جز از راه داشتن معادل عربی، درک معنی آنها می توانست دشوار یا مورد تردید و تأمل باشد. (۲۵)

با توجه به همین نکته های کوتاه نقل شده از اهل نظر، نقش ترجمه ها و تفسیرهای قرآن در حفظ و گسترش زبان فارسی و حفظ لغات و ترکیبات بسیاری برای امروز، با روشن ساختن معانی آنها روشن می شود.

تغییر خط

از جمله آثاری که قرآن و فرهنگ قرآنی در زبان فارسی بر جای نهاد، این بود که فرهنگ جدید، الفبای عربی را به جای خط پهلوی رایج ساخت.

با تغییر خط، به طور طبیعی عناصری از فرهنگ سابق با خط متروک، فراموش شد و عناصری از فرهنگ خط جدید، که زمینه پذیرش آن از نظر روانی فراهم آمده است، رواج یافت.

تغییر خط فارسی به عربی یکی از بارزترین و انکارناپذیرترین آثاری است که در زبان فارسی پدید آمد و سبب وام گیری واژگان و تأثیرات دستوری شد و می توان گفت زبان فارسی: (در سده های نخستین اسلامی با قبول الفبای عربی، مرحله نوینی را آغاز کرد. با استفاده از خط عربی به جای خط دشوار و غیر قابل بقای پهلوی، زبان شیرین و مستعد دری به عنوان بازوی توانای فرهنگ اسلامی در مشرق و شمال مشرق پدید آمد و با تکیه بر پیشینه های ادبی درخشانی که داشت، در همان گامهای نخست، یکی از آثار مهم منشور خود، یعنی تفسیر طبری را به عنوان صمیمانه ترین پیوند با حوزه دیانتی اسلام به گزارش مهین کلام باری اختصاص داد.)

(از آن پس زبان فارسی را با دو بازوی توانای نظم و نثر، در خدمت نشر و بسط علوم و اخلاق و معارف دینی می بینیم، که پیام رسول خاتم را به شیرینی شهد در گوش هندو، ترک و تاجیک زمزمه کرده و آنان را با خیل گویندگان کلمه توحید در اقصای روم و اندلس و صحاری سوزان زنگبار، پیوند داده است. (۲۶)

زبان فارسی در مسیر خویش در لباس جدید، یعنی الفبای عربی، چنان با فرهنگ اسلامی عجین شد که به جرأت می توان آن را بعد از عربی، زبان دوم جهان اسلام دانست. تعداد عظیم کتابهای اسلامی، ترجمه های قرآن و کتابهای دینی و خیل عظیم مسلمانان فارسی گو در کشورهای اسلامی، همه حکایتگر همین واقعیت انکارناپذیرند. لباس جدید، که از قضا به قامت این زبان متناسب هم بود، چند حرف جدید را هم با خود وارد خانواده زبان فارسی کرد.

با وارد شدن کلماتی که دارای حروف عربی بود، دایره واژگان فارسی گسترش یافت. البته زبان فارسی هم چهارحرف ویژه خویش را با خود آورد و ویژگیهای خود را حفظ کرد.

منابع

۱. عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، (چاپ سوم: تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱)، ۸/۱.

۲. نیل اسمیت، ودیردری ویلسون، زبان شناسی نوین - نتایج انقلاب چامسکی، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران، (چاپ اول: تهران، آگاه، پاییز ۱۳۶۷) / ۳۹.
۳. بروس کوتن، مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلام عباس توسلی و رضا فاضل، (چاپ اول: تهران، سمت، ۱۳۷۲) / ۵۹.
۴. احمد شاملو و ع. پاشایی، هایکو، (شعر ژاپنی)، (چاپ دوم: تهران، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، زمستان ۶۸) / ۷ - ۸، (از مقدمه شاملو).
۵. همان / ۴ - ۵.
۶. ویلیام جی. گریس، ادبیات و بازتاب آن، ترجمه بهروز غرب دفتری، (چاپ اول: تبریز، نیما، بهار ۱۳۶۷) / ۲۰ (از مقدمه مفصل مترجم).
۷. مانفرد بی یرویش، زبان شناسی جدید، ترجمه محمد رضا باطنی، (چاپ سوم: تهران، آگاه، تابستان ۱۳۷۰) / ۱۳۳ - ۱۳۲.
۸. بروس کوتن، مبانی جامعه شناسی / ۶۷.
۹. زبان فارسی زبان علم، مجموعه سمینار نگارش فارسی، (گرایشهای مختلف در واژه‌گزینی) از مهندس علی کافی، (چاپ اول: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵) / ۲۱۸.
۱۰. رک: ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالمعبود انصاری، (چاپ اول: تهران، سمت).
۱۱. محمد رضا باطنی، درباره زبان، (چاپ دوم: تهران، آگاه، تابستان ۱۳۷۰) / ۶۳ (با تلخیص و اختصار).
۱۲. یحیی مدرسی، درآمدی بر جامعه شناسی زبان، (چاپ اول: تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات علمی فرهنگی، ۱۳۶۸) / ۵۳.
۱۳. همان / ۵۴.
۱۴. همان.
۱۵. همان / ۶۰.
۱۶. همان / ۵۳ - ۸۳، با تلخیص و اختصار بسیار.
۱۷. مانفرد بی یرویش، زبان شناسی جدید / ۱۴۵.
۱۸. فارسی زبان علم، مقالات دومین کنگره، مقاله دکتر احمدی / ۸.
۱۹. گوستاویوبون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم میری، (چاپ سوم: تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۸) / ۵۴۸.
۲۰. همان / ۵۴۹.
۲۱. محمد ابوزهره، معجزه بزرگ، ترجمه محمود ذبیحی، (چاپ اول: مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰) / ۱۹۰.

۲۲. ترجمه قرآن ری، تصحیح محمد جعفر یاحقی، (چاپ اول: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴) / ۳ - ۴، دیباچه مصحح.

۲۳. همان / ۴.

۲۴. همان / ۱۶، و رک: محمد جعفر یاحقی - محمد مهدی ناصح، (نکته ای در تصحیح تفسیر ابوالفتوح رازی)، نشر دانش، (۱۳۶۲).

۲۵. ذبیح الله صفا، گنجینه سخن، (چاپ پنجم: تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰)، ۱ / ۱۲۰.

۲۶. ابو الفتوح رازی، روض الجنان و روح البیان، تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، ۱ / ۱۹.